

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232098

UNIVERSAL
LIBRARY

جود متوق محفوظا بین

الاولیاء کاتب و کاتب
الادان الله خو علیهم هم یحزنو

بقونه تعالی کتابی ستطاب سالد لاجواب مسمی

عبدالله انصار

ملفوظات حضرت خواجہ تر

در لیدہ فرزندہ بنیا و جید را باد و در ماہ ذیحجہ الحرام ۱۳۱۵

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

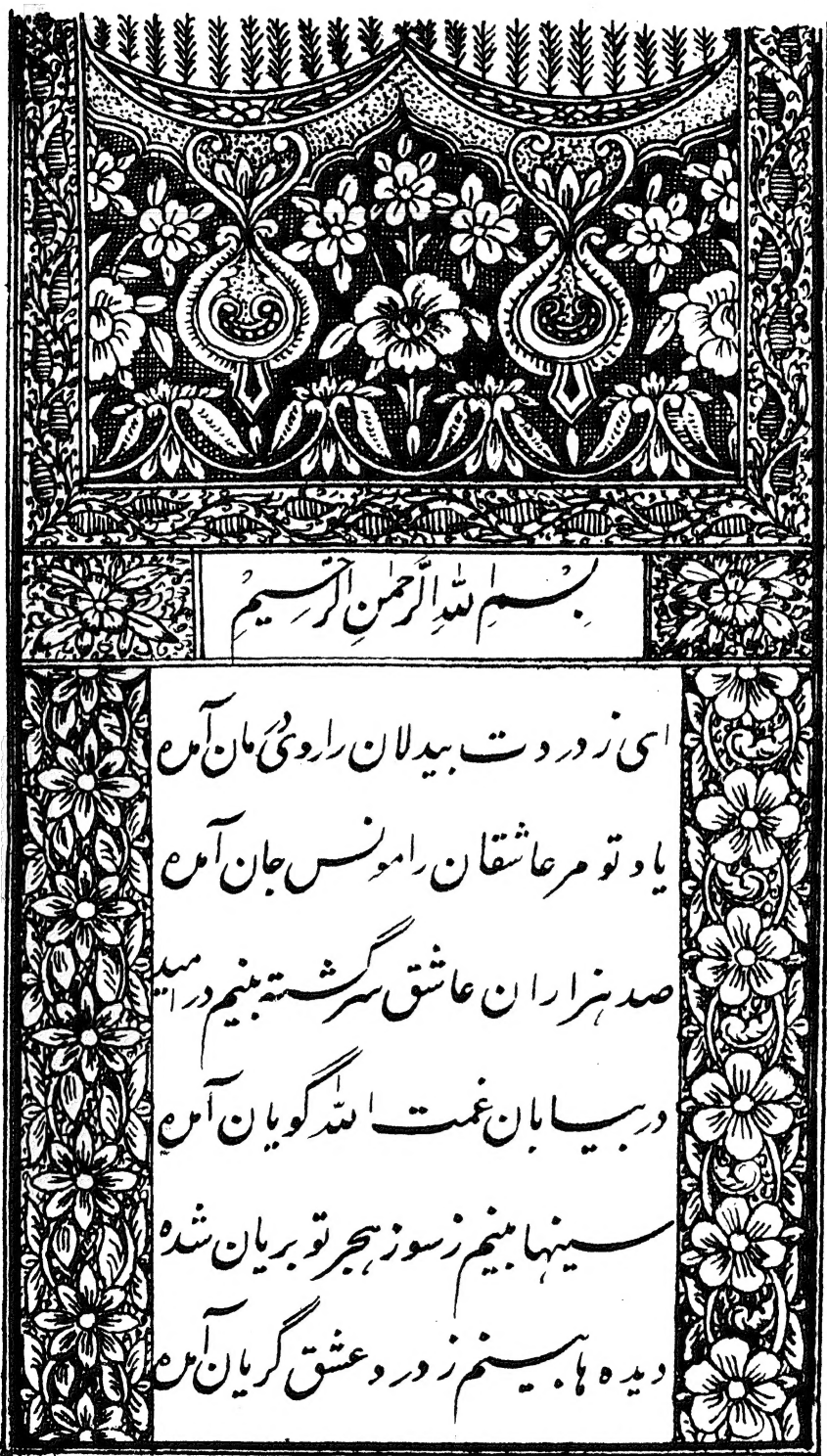
در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد

در مطبع می در بن واقع چمن نرطیغ کد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای ز دردت بیدلان را روی مان آم
یاد تو مر عاشقان را منس جان آم
صد هزاران عاشق گشته بنیم در آید
در بیابان غمت اندک گویان آم
سینه بایم ز سوز هجر تو بریان شده
دیده ما بایم ز درد عشق گریان آم

۲۹۷۶۱۵
۱۶

صد هزاران همچو موسی هست در هر گوشه
 ربّ را رنے گوشه دیدار جیان آمن
 عاشقانت نعره الفقر محسری نیند
 بر سر کوی ماست پای کوبان آمن
 پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه
 گرد عالم همچو مجنون مست حیران آمن

ای کریمی که بخشنده عطائی و ای حکیمی که پوشنده خطائی
 و ای صمدی که از ادراک تاجدائی و ای احدی که در ذات
 وصفات بیهمتائی و ای قادریکه خدائی را سترائی که
 جان ما را صفائی خود ده و دل ما را هوا سے خود
 ده و چشم ما را ضیای خود ده و ما را آرزوی آن ده که آن به

رباع

یار بُلِ نارِ تو بر حُسنِ جانِ ده	در دِهرِ را بصا بری در مانِ ده
این بنده چہ اند کہ چہ می باید کرد	داندہ توئی ہر آنچہ خواہی آنِ ده

اَللّٰہی عذرِ ما بپذیر و بر عیبِ ما مَکِیر اَللّٰہی عمرِ خود برباد کردیم
 و بر تنِ خود بیداد کردیم اَللّٰہی از پیشِ خطِ رُاز پسِ انہم نیست
 اَللّٰہی ترسانم از بدیِ خود و بیامرزمار از خودیِ خود اَللّٰہی بنیادِ خود
 مرا خراب مکن و باغِ امیدِ ما را بی آب مکن اَللّٰہی
 در دو جہانِ محبت تو گزیدیم و جامہٴ بلا بر تنِ بُریدیم و پردہٴ
 حاقبت دریدیم اَللّٰہی ہر کرا و داغِ محبتِ خود نہادی خرم نیستی
 اورا بر بادِ نیستی دادی اَللّٰہی بے تو جایِ شادی نیست
 و جز تو رویِ آزادی نیست اَللّٰہی ہر کس کہ ترا شناخت

هر چه غمید از تو دید پنداخت رباع

انگش که ترا شناخت باز چه کند	فرزند و عیال و خوان و مانز چه کند
دیوانه کنی هر دو جهان را بخشی	دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم و جانی ده که در کار آن
 جهان سازیم الهی ییسنی ده که در آرزو ما باز نشود و قناعت
 ده که صعوه حرص ما باز نشود الهی دپتم گیر که بزر فضل تو
 پناه آویزی ندارم و عذر مپذیر که پاسه گریزم ندارم
 الهی گلوچه آورده که در داشویم و میسر کسی چه کرده که رسوا
 شویم الهی عفتی ده که از دنیا پنازشویم و توفیق طاعت
 ده که در کار دین استوار شویم الهی نگهدار ما را تا پریشان
 نشویم و براه آرتا سرگردان نشویم الهی تو ساز که دیگران

ندانند و تو نواز که دیگران نتوانند الهی دلی ده که عت
 افزون کند و توفیق ده که بهیشت رهنمونی کند الهی
 علمی ده که در آتش هو اینود و علمی ده که در آب ریانبود
 الهی دیده ده که جز ربوبیت تو نپند و دلی ده که جز
 عبوبیت تو نگزیند الهی یافت تو آرزوی ماست و
 دریافت تو نبازوی ماست الهی آنچه کشتی آب ده
 و آنچه عبد الله گشت خراب ده الهی از کشته تو خون برینا
 و از سوخته تو دود بریناید الهی ما معصیت میکنیم دوست
 محمد رسول الله اندو گین می شود و دشمنی ابلیس شاد و
 فر دای قیامت اگر عقوبت میکنی باز دوست تو اندو گین
 میشود و دشمنی شاد الهی آن دو شادی بدشمن تو مده

وآن دو اندوه بر دل دوست منه الهی اگر کجبار گونی
 بنده من از عرش بگذر و خنده من الهی اگر کاسه
 تلخ است از بوستانست عبدالله اگر مجرم هست از
 دوستانست الهی چون بتو نگرم بادشاهم تاج
 بر سر و چون بخود نگرم خاکم بلکه از خاک کمتر ربا ع

جان در تن من عشق بر آتوزند
 وز هر برگ بوی وفا توزند

پیوسته دلم دم برضا توزند
 گر بر سر خاک من گیاروید

الهی سرمودی که ممکن بران داشتی و گفشتی که بکن بران
 نگذاشتی الهی اگر ابله ای آدم را بد آموزی کرد گندم آدم
 که روزی کرد الهی عی که خود را فراختی بگویند سارمکن
 و چون در آخر عفو خواهی کرد و اول شرمسار مکن الهی آمزید

عاصیان و مطیعان چه کار است و گزنی که همه را برسد
 چه مقدار است **قطعه**

من بن عاصیم رضا تو کجاست	تاریک لم نور صفای تو کجاست
ما را تو بهشت گر طاعت بخشی	آن بیج بود لطف عطا تو کجاست

آهی هر که را بر اندازی با ما و اندازی آهی اگر چه بهشت چون چشم
 چراغ است اما بے دیدار تو دود و داغ است آهی گل
 بهشت در پای عارفان تو خمار است و چونیده ترا با بهشت
 چه کار است آهی آنسیدی و روزی دادی رایگان و
 بیا مرزی رایگان که تو خدائی نه باز رگان **رباعی**

دنیای طلبه گویت مخموری	عقبی طلبه گویت مزدوری
مولای طلبه که داغ مولاداری	در هر دو جهان منطفی و منضوی

قطعه

ولی جان بخش چون بویت ندارد	اگر چه مشک از فرخوش نسیم است
ولیکن رونق کویت ندارد	مقام خوب دلخواه است فردوس

آلهی جمال تراست باقی همه شت اند زاهدان مزدور
بهشت اند آلهی اگر بدوزخ فرستی دعوی دارنستم و اگر
به بهشت بری بی دیدار تو خریدارنستم آلهی کاش که عبد
خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بود رباعی

امروز ز من گرم نشد بازاری	دی آدم و نیامد از من کاری
نه آمده بودی به ازین بسیاری	فردا بروم خمیبر از اسراری

آلهی ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از بچانه کار بعنایت است باقی
بهانه آلهی نور و طاعت است اما کار بعنایت است

قطعه

آنجا که غنایت خدای باشد	فسق آخر کار پارسائی باشد
آنجا که قهر کبرائی باشد	سجاده نشین کلیسائی باشد

آهی تو انگران با سیم وزر نازند و درویشان با نحن قسمنا
سازند آهی دیگران مست شراب اند و من مست ساقی
ایشان فانی و مستی من باقی

قطعه

من مست تو ام از جرعه جام آزادم	من مرغ تو ام از دانه و دام آزادم
مقصود من از کعبه و بختانه تو	ورنه من ازین هر دو مقام آزادم

آهی بر عجز خود آگاهم و بر بچار گه خود گواهیم آهی
خواست خواست تست من چه خواهم آهی چون آتش
فراق داشتی با تش دوزخ چه کار داشتی آهی میکش این

چراغ افروخت را و سوز این دل سوخته را و مران این بنم آهسته
 را و در این پرده دوخته را الهی روزگاری ترا می بستم خود
 می یستم اکنون خود را می جویم ترا می یابم **قطعه**

از صبح تو بے خبر بودم	آنجا که من و عشق تو بودیم
روزانه اگر کسے بیام محرم	شب هست و غمت هست این چنین غم

الهی هر زوبانی که شکسته تر بود بر بام عبدالله نهی و هر دلی که
 خسته تر بود به مقام عبدالله دهی الهی چون تو انستم ندانستم
 و چون دانستم نتوانستم الهی بجزمت آن ذاتیکه توانی و بجزمت
 آن صفاتیکه چنانی بفریادم رس که می توانی الهی آن چاشنی که
 دادی تمام کن و آن برق که بهانیدی مدام کن **قطعه**

یارب تو آنچه منی گداینخواستم	افزون ز سزای پادشاه میخواهم
------------------------------	-----------------------------

سهر کن در حاجت تو می خواهد | من آمی بودم از تو ترا میجویم

آهی چون سنگ را بار است و سنگ را دیدار عبد الله را

بانا امید ی چکار است | آهی تا تو در غیب بودی من در غیب

بودم چون تو از غیب برآمدی من از غیب برآمدم | آهی اگر بدعا

فرمانست قلم رفته را چه درمان است | ای عزیز

دنیا جای غرور است | و شهرستان سرور است رباطی است

بے اقامت و ثباتی است بے استقامت زخم نش او

بے مرهم است طلاق داده ابراهیم او هم است خانه

محبت و پداویت رانده جنید بغدادیت جرعه جان ^{سوز}

تخلیست پشت داده بلخیست آمیخته غفلت بدنامی

است ملعون کرده بایزید بسطامیت | خود پرستان

دون تبت را ویراست مردود ساخته ابو سعید ابو النخیر است
 بگذاشته القیاس بر داشته اشقیاست طالب او
 ذلیل زبان او کلیل اهل عبرت را این آیه دلیل قُلْ مَتَاعُ
 الدُّنْيَا قَلِيلٌ اِی عزیز نظر کن در گورستانها تا بینی
 چندین مقابر و مزار خفته نازنینان صد هزار که همه سعی کردند
 و کوشیدند و در تاب حرص و اهل جوشیدند و از جوهر و دوا
 بر میان بستند و سبها پر از زر و سیم کردند و نعمتها خوردند و
 خیلها نمودند و نقدها را بودند عاقبت مردند و حسرتها بودند
 و انبارها انباشتد و غم دنیا بر دل گذاشتند ناگاه همه را
 در کشانیدند و شربت اجل چشانیدند اِی عزیز از موت
 بندیش و اهل بر دار پیش و گرنه وای بر تو و دوزخ ما وای تو

بد آنکه دوستان در خاک دعای ترا جو یابند و بزبان حال
 گویند که ای جوانان خاسل و ای پیران پچاصل مگر دیو آید
 که در نیسیا بید که مادر خاک و خون خفته ایم و هر یک ماه و هفت
 ایم و همیشه از یاد و شمارفته ایم مانیز از شمار بساط کامران
 بوده ایم و انبساط جهان بینی نموده ایم و پستان دنیا میکند
 عاقبت شربت موت چشیده ایم و از زندگانی وفانیده ایم
 و ناچیز شدیم تا خود را دیدیم بر باد و قنار داده بر خاک عسنا
 افتاده نه از اهل و عیال دیدیم مرسته و نه از مال و
 منال یافتیم منفعتی هم قانع ایم با این ندامت اگر در پیش
 نبوده قیامت اکنون ما را نه پالشی و نه فراشی و نه نقد
 و نه قماش و نه سامانی و نه ندائی و نه امکان صورت و صدائی

هم بستیم شت خاک گدائی خط ما از دنیا حرمان ست و گشت
 ما نصیب کرمانت و قتیکه مارا امکان بود و جوهر در کمان
 بود نکر دیم هنرے و نجستیم خبری در پریشانی افتادیم و بر
 بهمان جان و اویم اگر ندارید خون و حال ما گنید کفون که روح
 هر یک میرارد اشک حسرت می بارود و تعزیت خویش
 میدارد حال بے زبانت از کردارهای خود پشیمان
 رو آرید براه و حال ما کنید نگاه که نه از نام ما ست خبرے
 و نه در اجسام ما است اثرے آبدان ما ریزیده و استخوان
 بوسیده خانمان با خراب منزل و مکان با تراب
 و در بستر ما دیگران نایب و یتیمان ما از خانه غائب
 و رخسارهای ما خاک خورده و لبهای ما گرد آلوده

و دندانها را ما از هم ریخته و زبان را قریه بسته و
 دهان را در هم شکسته و تمام اعضای ما زخم خورده و مرغ
 روح ما رمیده و سبزه حسرت از خاک نامیده و مادر
 خاک تیره و شما در خواب خیره اِنَّ فِيْ ذَالِكْ لَعِبْرَةً
 لِأُولِي الْأَبْصَارِ اسی عزیز نشان خردمندی آنست
 که دل از دنیا برداری و غفلت بگذاری و پیش از حلت
 دنیا حاصل کنی زاده عیبی

عَنْزِل

اگر در خلعتی اینک سر جفت	حساب امروز کن و آنچه حاجت
هم اکنون حکم کل من عینیا	ستانند از تو این تلج رواج
بکج و تخته تابوت حسپی	بخوبی کربو و تخت زجاجت
کنون از حق فراغت مینائی	بگور آئی بدانی احتیاجت

ترپہیں زیادہ چنڈا ہے	کہ فاسد گشت ارغویان حیات
کساد و فساد افکن ز توبہ	کہ چون فردا شود مینی روات
زرنج و در و فسق ای پیر انصار	مگر فضل خدا بخشد علاجبت

اسی اہل جاہ بیا از پگاہ مسجد در آشب و روز در گناہ
 دنیا ہی شما آبادان دین شما تباہ و نہ شرم در جوات
 و در پیری پشیمانے عمری بکا پستی و عذری نحوستی
 مرگ تو در کمین و مقام تو در زمین و باز گشت تو
 رب العالمین غم دنیا بر دل از کار آخرت غافل
 غزل

دلا در کار حق میکن نظر ہا	کہ در راہ تو می بینم خطر ہا
کش از خواب غفلت چشم تہا	بگوش ہوش تو گویم خبر ہا

نکر خلقی بگورستان فکنده	زیک تیری قضا جمله سپر
معاصی زهر قهرست و نمود	بکام نفس تو همچو ن شکر
گذرگاهی است این نیای فانی	نباید مرد عاقل برگذر
چو در پیش ست مرگ ای پیر انصاف	تماشای جهان کن و سفر

امی عزیز دنیا سرای ترک است و آدمی بر
مرگست جای است تاریک و راهی است تاریک
وای بر آنکس که پیراغ ایمان کشت و بار مظلمه پشت
عزل

مکن کج آه قهیری شب بتازد	فغان فغان بهر شوم ملایک اندازد
ز تیر آه یتیمان مگر نمیرسد	ز سوز سینه پیری چو ناوک اندازد
حذر همیکن ازان ناوک سحرگاه	که گر بکوه زندر و زنی در ساف

بوقت غمیشی گر گوید الا الله	هزار همچو تو از خانمان براندازد
هزار جوشن فلادگر بپوشانی	ز آه گرم فقیری چو موم بکدازد
هزار دشنه کشیدست و تیغ زهر آلود	برای گردن آنکس که گردن افرازد
متناز بر سر مظلوم ساکت اطمینان	که دست فتنه ایام بر سر تن نازد
درون سینه مجروح بنوا محرابش	بدانکه دوزخ را هست با تو پر دواز
اگر بخل نکند سالی ستم دیده	جزا دهنده ترا در جهنم اندازد
ز جورهای لیمان بنال عبد الله	که گر خسی بزند کردگار بنوازد

امی عزیز چه کن تا مردی شوی صاحب تجربه و
 دردی شوی بهمت درویشان و به برکت فرات ایشان
 خساره تو زرد شود و حب دل نیابد دل تو سرد شود و نگاه
 برسی به نجات و در آخرت پنی درجات را باسع

خواهی که درین مانه مردگی دی	و نذر ره حق صاحب دی گی دی
روزان شبان بگردن میگرد	مردی گردی چو گرد مردگی دی

بدانکه حضرت عوث در عالم ظاهر کعبه بنا کرده که آب و
گل است و در باطن کعبه بنا کرده که از جان و دل است
آن ساخته ابراهیم خلیل است و این بنا کرده رب جلیل است
آن کعبه منظور نظر مومنانست و این منظور نظر رحمانست

رباع

در راه خدا دو کعبه آمد منزل	یک کعبه دل شما و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت و لها کن	کافرون ز بهر ار کعبه باشند منزل

ای عزیز دنیا نه جائے آسایش است جائے
آزمایش است یکی راهمت دوست من ای خدا

آنکه همتش همه اوست طالب نیارنجورست و طالب
 عقبی مزدور است و طالب لیسرور است بد آنکه
 چون از خود بریدی بدوست رسیدی دیگر اشارت را
 بدین راه نیست و زبان ازین سرگاه نیست مست باش
 مخروش شکسته باش و خاموش که هر سبوی در دست را بدست
 برند و شکسته را بروش اگر داری طلب کن و اگر نداری
 طلب میکن گل بش خارمباش یارباش اغیارمباش
 یار فروشی اسلام است خود فروشی کفر تمام است چون
 یار اهل است کار سهل است صحبت اهل تابجان است -
 صحبت ناهل عذاب جان است ر با ع

صد سال در آتش اگر نخل بود	آن آتش سوزنده اسهل بود
---------------------------	------------------------

بامردم نا اهل مباد صحبت	کز مرگ تبر صحبت نا اهل بود
-------------------------	----------------------------

در این راه اگر دست عارف بچوران بهشت باز آید طهارت
معرفت او شکسته گردد اگر در ویش غیر الله طلبد هر آینه
در اجابت برو بسته گردد رباع

خواهی که سخن زجان اگر شنوی	اسرار و رونی شنیده شنوی
کم گوی ز خویش تا توانی از خویش	بجو و همه آیت انا الله شنوی

ای دوست بهشت بهانه است مقصود صاحب خانه

است کار نه روزه و نماز کند کار شکستی و نیاز کند

در ویشی چیت خاکلی نچیت و آبی برور نچیت نه کف پاک

را از ووردی و نه پشت پای را از و گردی در رعایت

و لها کوش و عیبا پوش و دین بدینا مفروش

بد آنکه هر که ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت
 کار خود سازد با حق تعالی بصدق با نفس بقهر با خلق با نصیحت
 با بزرگان بخدمت با خردوان بشفقت با درویشان بسخاوت
 با دوستان بنصیحت با دشمنان بحکم با جاهلان بخاموشی
 با عالمان بتواضع از حضرت خواجه پرسیدند
 که چه میفرمایند در حق دنیا فرمودند که چگویم در حق چیزیکه بت
 بدست آرند و بخت نگاهدارند و بجهت بگذارند ای
 عزیز سرمایه عمر مستم شمار طاعت حق را غنیمت دان
 نجات نفس در طاعت جوی وقت مرگ را یاد کن -
 نفس امر اویده براهد جاہل اعتماد کن خوشناسی سرمایه
 بزرگ دان و همه کار یاری از حق طلب کن نادان را

زنده شمار از دشمن دوست روحذر کن از نادان مغرور
اجتناب نمای ناشنیده و نادیده مگوی بعیب خود
بینا باش عیب کسان مجوی رباع

اندر ره حق تصرف آغاز نمکن	چشم بد خود بعیب کسان باز نمکن
سر دل هر بنده خدا میداند	خود را تو درین میانہ انباز نمکن

از راستی باز مگرد و در جواب تعجیل ننمائی ناپرسیده
مگو ناخوانده مرو مفروش آنچه نخرند در گذر تا در گذارند
آنچه نهاده برگیر ناکرده را کرده شمار دل باز بچ
دیو ساز در نهان پست از بیدار باش نان همه کس
محور نان خود را از به دروغ مدار از فرمان نفس خذر کن
دشمن اگر چه حقیر است خوار مدار با ناشناخته هم سفر باش

اندک خود را بهتر از بسیار دیگران دان غم بهیوده مخور
 دوستی خدا را در کم آزاری شناس و خود از حال خود
 خافل مباش سعادت دنیا و آخرت و صحبت امانت
 و از نادان و امن فراهم کن سخاوت پیشه کن فقر بفر
 کن و محبت بدرویشان کن بحکم خدا راضی باش
 نیک اخلاق و دل آزاد باش بد اخلاق و دل آزار باش
 تواضع بیش کن اگر شادی خواهی رنج کن و اگر مراد خواهی
 صابر باش آنچه بر خود نپسندی بد دیگران روا مدار و از
 خود لاف مزن عیب کسان مجوی و بعیب خود مینا باش

رباع

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را	وز جمله خلق برگزیدن خود را
------------------------------	----------------------------

از مردم که باید آموخت	ویدن همه کس را و ندیدن خود را
-----------------------	-------------------------------

نیکوئی کن تا بذل نمانی کسی را از خود بسخن رنج مگردان و بنده
 حرص مباش فرقی غفلت مشو مال را عاریت دان
 تدرستی را غنیمت شمرید آنکه هزار دوست کم است
 و یک دشمن بسیار از مردم نوکیسه ام گیر حرمت خاندان قدیم
 نگهدار و بتوانگری محسوس کن از تعصب دور باش
 مردم را در غیبت چنان گوئی که در رو توانی گفت و ناسپاسی
 و بے شکر را در خود راه ده و نیازمندان را سزانش مکن
 و درویشان و محتاجان را امید باز مگردان و بر آوردن
 حاجت مومنان را کار بزرگ دان و نیکوئی خود را
 بمنت بر زبان میار مردم را در بنیوائی مدد کن و بغم

کسان شادی منهای وخلق را بخود امیدوار مگردان
 و عقوبت باندازه گناه کن و وفا از جوان مردان طلب کن
 ای عزیز بدانکه ریخ از سه چیز است از وقت پیش میجوایند
 و از قسمت بیش میخواهند چون روزی دیگران از آن غفلت
 میخواهند چون روزی تو بر روزی دیگران جداست
 پس این همه محنت بیهوده چراست و مهر از کیسه بردار
 و بر زبان نه مهر از دنیا بردار و بر ایمان نه وای آن
 کسانی که روز مست سرور اند صبح در خواب غور سر
 بر نمیدارند از خداوند خود دور اند نمیدانند که فردا اصحاب

قבור اند رباع

عمری بغم دنیا می گزرد	هر لحظه ز دیده اشک خن می گذرد
-----------------------	-------------------------------

شب نخته روز مست هر صبح	اوقات عزیزین که چون میگذرد
------------------------	----------------------------

بجود کے پستی و بجویانی مستی و درپیری مستی پس
 مسکین خدا را کے پرستی خوش عالمی است نیستی هر حال
 ایستی نگویند کیستی اگر در آئی در باز است اگر نیائی حق
 بے نیاز است دنیا را اگر دوست داری بده تا بماند
 و اگر دشمن داری بخور تا نماند وی رفته باز نیاید و فردا
 اعتماد را نشاید جوانی را غنیمت دان که دیر نماند
 تبرس از کسی نترسد از خدا اگر بر آب روی خسی باشی
 و اگر بر هوا پری مگسی باشی دل بدست آرتا کسی باشی
 قطع

آن شیندی که حیدر کرار	کافران گشت و قلعها بختاوار
-----------------------	----------------------------

تا ندای سه قرص نان جین هفده آیت خداش نفرستاد

حقیقت دریاست شریعت کشتی از دریای بے کشتی چون
گذشتی نماز بسیار گذاردن کار پیر زمان است روزه
بسیار داشتن صرفه نان است حج گذاردن تباشا کردن
جهان است دل بدست آوردن کار جوانمردان است
جوانمرد چون دریاست بخیل چون جوی پس از دریای جوی
نه از جوی تصرف در تصوف کافری است خرسندے
بی همی است خوش خوی سلیمه است نیاز نوحه گریست
تاز مشاطه گری است شاید بازی با غیر حق انبازی است
این همه که گفتم نشان سستی است و دلیل خود پرستی است
اصل توحید ازین همه بری است تمامی این کار بے نشاء^{نست}

بنای کار اعمال عبد اللہ برستہ چیز است اثبات حقیقت
 بے افراط و نفی تشبیه بی تعطیل و بر ظاہر رفتن بی تخلیط
 اگر طابی راہ پاک کن و پشت بر آب و خاک کن چون اغیار
 بگذشتی و مسافت از میان برداشتی از خود رسیدی
 و با دوست آرمیدی دیدی آنچه دیدی درین راہ مرد باش
 و با دل پرورد باش کار خام ممکن و در کوے هوا و ہوس
 مقام کن دل بخلق بند کہ خستہ گردی دل بحق بند کہ رستہ
 گردی خوش است از ہر چہ ماہ تا ماہی است و ائمہ مفت
 الہی است لاجرم برہہ واجب است اگر امیر و حاجب
 است کہ تنعم عبادت را با رادت پاشد و مراد حق باشد
 و در عبادت باری باشد کہ حضرت حق جل و علا میفرماید

که آنسردیم تا کار سازم خوانند و میرانیدم تا بی نیازم
 دانند هر کرا در وجود آوردم از بهر سجود آوردم
 ای درویش در عبادت صبر کن که محنت
 دنیا بر آید و تخم عبادت بر آید و نجات از لی بد آید
 و صبح وصال بر آید و در سعادت بکشاید و آفتاب
 جمال الهی رو نماید این العالمین فقط
 تمت

اشتمارکت

جن حضرات کو اس سالہ کی اور کتب مفضلہ ذیل کی ضرورت ہر سال قیمت
مطبع مفید و کن (واقع چیتہ بازار مختار الملک مرحوم) حیدرآباد دکن
طلب فرمالین۔

دیوان حضرت میرزا مظہر جان جاناں شہید رحمۃ اللہ علیہ بزبان فارسی۔ ۶
مجموعہ شہنویات ^{فارسی} حسین چارمنوی نادرین جو آج تک طبع نہیں ہو۔ ۴
دیوان قطب اردو۔ ۶ دیوان قطب فارسی ۸
تہذیب الصلوٰۃ۔ ۲ ہادی تجوید ۲ تختہ شجرہ انبیاء
حضرت آدم سے آنحضرت تک کے انبیاء کا نسبی سلسلہ ۲ تختہ شجرہ
جملہ طرق ۲ گشتی نشان فوجدار مع ضمیمہ حسین خلاصہ مجموعہ
تعزیرات ہند و ضابطہ فوجداری شریک ۵

۱ کتب منطبعہ لکھنؤ و دہلی و لاہور و بمبئی وغیرہ بکفایت مل سکتے ہیں۔

۲ کاغذات و لاتی وغیرہ ہمہ قسم و دیگر اشیاء کا محتاج مطالع موجود

۳ ہر قسم کی کتابیں و اشتہارات و رقعات وغیرہ نہایت خوشخط

بکفایت اس مطبع میں پہنچائی جاتی ہیں خوبی اور صفائی طبع کا ذمہ لیا جاتا ہے

اور مدت کا وعدہ بالکل سچا۔
المشتہ
ابو رجا اندکینی مالک مطبع مفید و کن

R R

آخری درج شدہ تاریخ مریدہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب
 جامع
 ۱- در بیان
 ۲- در بیان
 ۳- در بیان
 ۴- در بیان
 ۵- در بیان
 ۶- در بیان
 ۷- در بیان
 ۸- در بیان
 ۹- در بیان
 ۱۰- در بیان
 ۱۱- در بیان
 ۱۲- در بیان
 ۱۳- در بیان
 ۱۴- در بیان
 ۱۵- در بیان
 ۱۶- در بیان
 ۱۷- در بیان
 ۱۸- در بیان
 ۱۹- در بیان
 ۲۰- در بیان
 ۲۱- در بیان
 ۲۲- در بیان
 ۲۳- در بیان
 ۲۴- در بیان
 ۲۵- در بیان
 ۲۶- در بیان
 ۲۷- در بیان
 ۲۸- در بیان
 ۲۹- در بیان
 ۳۰- در بیان
 ۳۱- در بیان
 ۳۲- در بیان
 ۳۳- در بیان
 ۳۴- در بیان
 ۳۵- در بیان
 ۳۶- در بیان
 ۳۷- در بیان
 ۳۸- در بیان
 ۳۹- در بیان
 ۴۰- در بیان
 ۴۱- در بیان
 ۴۲- در بیان
 ۴۳- در بیان
 ۴۴- در بیان
 ۴۵- در بیان
 ۴۶- در بیان
 ۴۷- در بیان
 ۴۸- در بیان
 ۴۹- در بیان
 ۵۰- در بیان
 ۵۱- در بیان
 ۵۲- در بیان
 ۵۳- در بیان
 ۵۴- در بیان
 ۵۵- در بیان
 ۵۶- در بیان
 ۵۷- در بیان
 ۵۸- در بیان
 ۵۹- در بیان
 ۶۰- در بیان
 ۶۱- در بیان
 ۶۲- در بیان
 ۶۳- در بیان
 ۶۴- در بیان
 ۶۵- در بیان
 ۶۶- در بیان
 ۶۷- در بیان
 ۶۸- در بیان
 ۶۹- در بیان
 ۷۰- در بیان
 ۷۱- در بیان
 ۷۲- در بیان
 ۷۳- در بیان
 ۷۴- در بیان
 ۷۵- در بیان
 ۷۶- در بیان
 ۷۷- در بیان
 ۷۸- در بیان
 ۷۹- در بیان
 ۸۰- در بیان
 ۸۱- در بیان
 ۸۲- در بیان
 ۸۳- در بیان
 ۸۴- در بیان
 ۸۵- در بیان
 ۸۶- در بیان
 ۸۷- در بیان
 ۸۸- در بیان
 ۸۹- در بیان
 ۹۰- در بیان
 ۹۱- در بیان
 ۹۲- در بیان
 ۹۳- در بیان
 ۹۴- در بیان
 ۹۵- در بیان
 ۹۶- در بیان
 ۹۷- در بیان
 ۹۸- در بیان
 ۹۹- در بیان
 ۱۰۰- در بیان

